

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در تتمه مطالبی که جلسات گذشته راجع به کیفیت ارتباط بین حقایق خارجی و اعیان شهودیه و بین آن حقیقت اولی نزول در اسماء کلیه و صفات کلیه بین اعلام تصویرهای مختلف و اشکال مختلف به نظر می‌رسید عرض شد آن چه که به حسب برهان می‌توانیم بر آن اقامه برهان کنیم این است که حقایق خارجی نسبت به مبادی تکوینی خودشان حیثیت معلولیه دارند این از نقطه نظر برهان است، به این قضیه خیلی خوب توجه کنید که چون آن کیفیت تصویر بزرگان و حکما در جمع بین مقام اجمال و تفصیل ممکن است موجب شبهاتی باشد، البته همان طوری که خودتان مستحضر هستید قضیه ربط حادث به قدیم از مشکل ترین مباحث فلسفی است و خود من می‌توانم در این جا اذعان کنم که در این زمینه مطالبی را که از بزرگان تا به حال تجربه کردم و شنیدم و در کتب خواندم یا من نتوانستم به عمق آن چه را که منظور آنان است پی ببرم و این را به مرتبه نقصان خودمان برمی‌گردانیم یا این که آنها نتوانستند آن چه را که از ما فی الضمیر ایشان و مقصودشان هست آن را به رشته تحریر دریاورند مگر بعضی از آن عرفایی که آنها در این مسئله به مقام شهود رسیده بودند ولی در کتب فلاسفه و حکما هم حتی حکمای متأخر و معروف، این مسئله آن طوری که باید و شاید از نقطه نظر فلسفی جای خودش را نتوانسته است باز کند.

به طور کلی آن چه را که ما می‌توانیم نسبت به این قضیه صرف نظر از مسائل شهودی و قرائن و شواهد غیبی آن را مطرح کنیم این است که حقایق تکوینی خارجی به اعیان خارجی نسبت به مبادی خودشان حیثیت معلولیه دارند و این ربط، ربط تعلیلی است در حیثیت تعلیلی علت تمام الحیازة است بالنسبه به تأثیر در آن معلول بدون لحاظ امر دیگر؛ یعنی هیچ عامل و رادعی در مسئله فاعلیت علت و علیت علت جز خود حیثیت علیّه در این جا نمی‌تواند دخالت داشته باشد که ما بگوییم که علت در مقام علیت خودش تمامیت دارد منتهی یک جهات خارجی و موانعی در این جا هست حالا قابلیت وجود ندارد یا قابلیت وجود دارد رادعی بین اعمال علیت و بین تأثیر قابل و معلول در این جا هست همه اینها از نقطه نظر اراده باری متفی است. بله، در سلسله علل و معلولیت خارجی ما می‌توانیم این تصور را داشته باشیم مانند عالم اعراض فرض کنید که احراقیت نار نسبت به حطب و امثال ذلک که صرف از همان حیثیت به اصطلاح احراقیه باید رفع موانع در این زمینه باشد تا این که بتواند این حیثیت علیت در این جا مؤثر باشد و همین طور در سایر علل و معلول این مسئله و این خود مساوی با نقصان در علت است، همین که شما می‌گویید علت تام است دیگر

نمی‌توانید رادعی برای او در نظر بگیرید، بگویید رادع تام است فیض حق تام است اراده باری نسبت به تحقق معلول تام است ولی در این جا قابل هم لازم است خب این حرف خنده دار است و به فکاهی شبهه است و حرف حرف عوام است. نفس اراده باری اگر در علیت علیت تامه باشد دیگر در این جا رادع که می‌تواند باشد قابلی در این جا وجود ندارد وقتی که ما افاضه را افاضه اشراقیه بدانیم و اضافه را اضافه اشراقیه بدانیم یا اضافه مقولیه که قائم به طرفین است روی این جهت اصلا مسئله قابلیت با نفس اراده علت خلق می‌شود التفات فرمودید نه این که قابلیت باید باشد از باب تفاعل یا از باب انفعال مثل کسرت الكوز فانکسر باید در خارج حیثیت انفعال باشد اگر به جای فرض کنید که کوز در خارج حجر باشد خب لاینکسر آن جنبه قابلیت انکسار را ندارد ولی در این جا نفس اراده علت بر خلاف سلسله علیت خارجی در عالم اعیان خودش ایجاد قابلیت می‌کند؛ یعنی هم علت خودش ایجاد حیثیت فاعلیه می‌کند و به عنوان فاعل اعمال علیت می‌کند، یک. دوم با نفس اعمال علیت قابل به قابل قابلیت می‌دهد قابل از خانه خاله‌اش که نیاورده این قابلیت را، بلکه این قابلیت را همان علیت می‌دهد.

اینجا مسائل خیلی عجیب است که این روایاتی که ما در اینجا داریم که رسول خدا می‌فرماید سوالات هم زیاد است زیاد سوال می‌کنند در این زمینه که رسول خدا می‌فرماید روایت داریم که لولا فاطمة لما خلقتکما یا این که در مورد حضرت لولا علی لما خلقت و لولاک لما خلقت الافلاک این چه جنبه‌هایی در این جا لحاظ شده است که این مسئله به این صورت مطرح است؟، بالاخره تقدم و تأخر با کیست؟ تقدم در کجا می‌آید و تأخر در کجا می‌آید؟ تمام اینها به این حیثیت برمی‌گردد که نفس رسول خدا در آن مرتبه واحدیت خودش، وقتی که اعمال علیت می‌کند در عالم به اصطلاح اعیان با نفس اعمال علیت، آن حیثیت قبول را ایجاد می‌کند آن حیثیت قبول آن وقت می‌شود نفس حضرت صدیقه کبری که آن موجب خلق همه اکوان خواهد بود، یعنی در این جا دو چیز نیست یکی حیثیت قابلیه را خدا بخواهد اراده کند و یکی حیثیت فاعلیت را بخواهد خدا در این جا اراده کند و اراده در این جا قابل را در این جا به وجود می‌آورد و فاعل را، نفس ایجاد قابل مساوی با ایجاد فاعلیت است چطور اینها با هم جوردرمی‌آید این که ممتنع است پس بنابراین این که گفته می‌شود که رسول خدا اول ما خلق است اول فرض کنید که رسول خدا حیثیت ربطیه مقام هوویت و مقام واحدیت است یا احدیت و واحدیت چون گفتیم احدیت و هوویت هیچ تفاوتی با هم ندارند این در این جا هست این فقط به این لحاظ است که اراده علت در این جا خودش موجب قابل هم شده است؛ یعنی دو چیز علت در این جا اعمال کرده و به وجود آورده است، اولاً خودش اثرگذار بوده

است و وجود نازلۀ خود را در عالم ایجاد کرده است در عالم عرض می‌شود که در عالم وجود چه مجرد چه ماده.

مسئله دوم به آن چه را که ایجاد کرده حیثیت قابلی داده است یعنی قبول این فاعلیت را در خود به وجود آورده است، دیگر در این جا مشخص می‌شود که همه آن چه که در عالم پیدا می‌شود و بزرگان فرموده اند که اینها همه ظهورات است دیگر مواردش را روشن می‌کند که چیزی از حیطة وجود خارج نیست خود وجود است که برای خود فاعلیت ایجاد می‌کند و خود وجود است که برای خود استعداد و قابلیت ایجاد می‌کند خود وجود است که اعمال علیت می‌کند خود وجود است که قبول علیت می‌کند تمام اینها به واسطه نفس اراده‌میرد است که همان اراده حق است.

پس بنابراین به برهان فلسفی نه به مرتبه شهود عینی قلبی و قرائن و شواهد و مؤیدات غیبی ما به این مسئله می‌رسیم این که می‌گویند که بین اراده حق و بین وجود خارجی سلسله مراتبی است و اراده حق ممکن است متأخر از آن اعیان باشد چون آن اعیان ملزوم به اصطلاح حرکت در زمان هستند و زمان متدرج الحصول است پس بنابراین اعیان خارجیه فقط در مقام اجمال می‌توانند تصور پیدا کنند در مقام تفصیل و در علم عنایی حق مقام تفصیل وجود ندارد بلکه مقام اجمال است و تشبیه می‌آورند به تشبیه دانه تخم‌هایی که کاشته می‌شود و بعدا هر کدام تبدیل به درخت تناوری می‌شود و امثال ذلک همه اینها می‌روند کنار، و آن چه را که باقی می‌ماند در زمینه برهان حالا کاری به مطلب شهود نداریم که آیا شهود بر این قضیه دلالت دارد یا ندارد ما فعلا نمی‌خواهیم برای رسیدن به مطالب و مقاصد فلسفی خود از شهود و اینها مایه بگذاریم تا این که بین اینها خلط بخواهد شود و گفته شود بر این که ممکن است بعضی از اینها موافق با واقع نباشد یا این که فرض کنید که اختلاف مراتب موجب اختلاف در مبادی برهان شود، نه، نفس این به اصطلاح چینش این قضایا بر اساس مبادی و مبانی برهانی و فلسفیه طبق قاعده فعلیت و استعداد طبق قاعده ترتب طبق قاعده علیت تمام اینها اقتضای این مسئله عبارت است از تحقق معلول با تمامیت علت و تمامیت علت از آن جایی که فقط مستند به مبدأ اعلی است تصور رادع و مانع خارجی نسبت به مواضع خارجیه عقلا ممتنع است. پس بنابراین اقتضای مبادی خارجیه و نفس آن اقتضا و اراده مبادی خارجیه نسبت به تکنون مظاهر خود، مساوق لوجود عین الخارجی و شهود التکوینی و الطبعی حالا چه طبعی و چه غیر طبعی این که دیگر چیز نیست نفس تحقق چون همین که ما فرض کنید که به عالم اعیان بخواهیم اشاره کنیم این مسئله به خود بالاتر از آنها، عالم صور و امثال و ملکوت سفلی و اینها می‌رود فرقی در این صورت ندارد چطور این که فرض کنید که نسبت به آنها هیچ مشکلی نداشته باشیم همین که

می‌خواهیم وارد عالم اعیان بشویم همه مشکلات و مسائل بر سر ما بیاید این که نمی‌شود این که در این جا صحیح نیست! نفس خود ارتباط بین عالم اعیان و بین مبادی خودش مساوق لوجوده الخارجی به لحاظ علت تامه در ناحیه علت و منظور ما از تمام این است که علت در اعمال علت هیچ جهت نقصی نه از ناحیه خودش و نه از ناحیه خارج از حیطه خودش نداشته باشد این منظور ما است به اصطلاح ناحیه علت است الان ما برای برداشتن این یک لیوان فنجان آب نیازی به فرض کنید که اعمال رویه داریم باید در این جا مسائلی و قضایایی در کنار هم قرار بگیرد تا این که فرض کنید که این از این جا برداشته شود مسئله اول مسئله اراده شخص مرید است وقتی که من اراده برای برداشتن این نداشته باشم صد سال هم این در این جا بماند این در اینجا یک سانت هم حرکت نمی‌کند مسئله دوم بعد از اراده مرید قدرت فرض کنید که عضلات است اگر من بخواهم این را بردارم و دستم توان نداشته باشد و مریض باشد و حرکت در اعصاب و اینها وجود نداشته باشد امکان برداشتن این ممتنع خواهد بود.

پس تا این جا مسئله که برمی‌گردد به اراده مرید و به فاعل و فاعلیت فاعل نسبت به اینجا قضیه تمام است هم من الان تشنه هستم و می‌خواهم این آب را بردارم دوم این که دستم هم تا به حال عیب پیدا نکرده و از این به بعد هم خدا می‌داند و من می‌توانم این را از این جا بردارم خب تا این جای قضیه تمام است از این جا به بعد دیگر برمی‌گردد مسئله به اموری که خارج است از علت علت تا می‌خواهم این را بردارم یکی از دوستان می‌آید دست من را می‌گیرد و نمی‌گذارد بردارم این دیگر می‌رود خارج از مرتبه اراده هم اراده در این جا وجود دارد و هم قدرت در عضلات و انبعاث در عضلات در این جا هست در این جا مسئله تمام است برمی‌گردد دیگر یا این که می‌خواهم بردارم یک مرتبه فرض کنید که بادی می‌آید و می‌زند و این لیوان آب را فرض کنید که می‌ریزد یا این که گربه بلند می‌شود می‌آید و به جای این که ما برمی‌داریم آن زودتر آب را برمی‌دارد می‌برد و بیشتر به درد او می‌خورد خب این مسئله خارج است ولی از نقطه نظر به اصطلاح عامیانه ما می‌توانیم بگوییم که علت در علت خودش تام است منتهی به لحاظ عموم و خوارق خارجی علت می‌تواند در این جا اثر کند این یک چیز عامیانه است و هیچ پایه فلسفی و منطقی ندارد شما که می‌گویید علت تام است یعنی آه این تمام شد برداشته شد این می‌شود علت تامه دیگر این که نمی‌دانم عمه من اجازه نمی‌دهد نمی‌دانم یکی دیگر می‌آید دست من را می‌گیرد اینها دیگر همه چرت و پرت است و شر و ور است اینها مربوط به فرض کنید که افرادی است که در این مسائل دید ندارند تا این که شما می‌گویید علت تام است یعنی تمام حدود و ثغور یک کتابی یک شخصی یک وقتی خدا رحمت کند

ما خدمت مرحوم علامه طباطبایی رسیدیم در تهران منزل داماد ایشان که ایشان هم فوت کرده و به رحمت خدا رفته است رفته بودیم در همان طرفهای پل رومی و مثل این که آن طرفها بود و از وعاظ خیلی معروف بوده است رفته بودیم خدمت ایشان بعد از انقلاب بود جلسه‌ای هم آن جا بود از آقایان و راجع به بعضی از این مسائل صحبت و اینها هم می‌کردند مرحوم آقا خواستد بروند ما هم رفتیم و یکی دیگر هم بود بعد چند نفر از این افراد هم بودند از آن اشخاصی که خب اینها مسئولیت‌هایی داشتند و آنها هم بودند صحبت از کتابی شد متعلق به یکی از همین آقایان به نام بینش دانش چی؟ و ارزش و دانش یک همچنین چیزی، یک همچنین کتابی و در آن جا نوشته شده بود که وجود خارجی اقتضای وجوب نمی‌کند!! حالا آن چه که در خارج هست این اقتضای وجوب کند که می‌بایست هم همین طور باشد نه باید جور دیگری باشد نه این لیوانی که الان در این جا به این شکل هست به این کیفیت و رنگ و کیفیت و اینها این می‌توانست جور دیگری باشد! ولی خب حالا به این شکل درآمده یا فرض کنید که زید که الان به این صورت و چهره و گوش و حلق و بینی و محاسن و خصوصیات هست این می‌توانست قسم دیگر باشد به شکل دیگر باشد ولی این که الزامی و لزومی بر این که این وجود خارجی می‌بایست ابدًا و ازلا به همین کیفیت باشد نیست حالا اراده خدا تعلق گرفته خب دنگش گرفته است یا مثلاً فرض کنید وجودات خارجی و سایر آن اموری که آنها دخالت دارند در نقش آفرینی این شیء خارجی، مادرش فرض کنید که در شکم مادرش بوده فلان میوه را خورده ابرویش این جوری درآمده یا این که فردا با فلان کس دعوایش شده کله او این شکلی شده، دمش این جوری شده، سم او این جوری شده اینها که این جوری شده مسائلی است که می‌تواند غیر از این باشد یعنی ما از هست نتیجه او این بود که باید نمی‌توانیم نتیجه بگیریم، مرحوم علامه گفت اینها همه شعر است اینها همه شعر است بعد آن شخصی که داشت اشکال می‌کرد آن هم مرد خوبی بود موقعیتی هم داشت یادم است یکی از وزرا بود ظاهراً آدم خوبی بود نفهمید مقصود علامه چیست مرحوم آقا گفتند یعنی این اصل و اساسی ندارد. اینها همه شعر است... گفت من دارم نثر می‌خوانم علامه می‌گوید اینها شعر است! بعد آقا گفتند آقا یعنی اینها اصل و پایه ندارد خب واقعیت هم اینها همه شعر است چه با این لحن، چه با لحنی دیگر اینها اصلاً بویی از فلسفه نبردند نمی‌دانند اصلاً چیست و بله، این که هی می‌فرمودد بزرگان که باید ریشه‌ای این درسها را خواند نه این که دو تا مقاله از این جا یک روزنامه از آن طرف نمی‌دانم کتاب پیش این دیگر همین سر از همین شعرها درمی‌آورد قضا یا! شما وقتی که مسئله علیت را بفهمید چطور ممکن است نسبت به این قضیه پی نبرید البته خب این قیاس قیاس مع الفارق است اینها که ربطی ندارند امثال آقا شیخ محمدحسین

کمپانی که اینها در آن مرتبه ما جسارت نمی‌کنیم به ساحت آنها ما کجا و آن بزرگان کجا ما همین کسانی که بله اینها دو کلمه یاد گرفتند و دو تا شعردو تا مثل در حرفهایشان ده تا از این ها را می‌آورند که اینها را اگر از آنها بگیرند دیگر هیچ، خدا رحمت کند این مولانا را اقلاً برای ما یک آبرویی شد برای ما و غیر ما که بتوانیم چند تا شعر از او یاد بگیریم و حفظ کنیم و هر جا که کم می‌آوریم از مولانا مایه بگذاریم حالا چه بفهمیم چه نفهمیم، بنده در همان کتاب افق وحی آوردم گفتم که آخر عزیز من این شعر مولانا کجایش دلالت بر این قضیه می‌کند آخر شما همین طور شعر را حفظ کنید که کار درست نمی‌شود آخر کار درست نمی‌شود شما بر میدارید شعر مولانا را می‌آوری بر تأیید مطلب خودت مولانا کجا این را می‌گوید؟! اینها بلند می‌شوند می‌آیند این مطالب فصوص را ... آخر باباجان اینها همه درس گرفتن دارد، اینها همه مباحثه کردن دارد، اینها خون دل خوردن دارد، همین جوری که فرض کنید که عین آقای دیگر عین آقای دیگر هیچی نه اشکال به این وارد نیست به این بنده خدا نه اینکه وارد نیست نه این که این اشکال را کم می‌کند آن آقایانی که دو صفحه فلسفه نخواندند بلند می‌شوند در خصوص اشعار مولانا حرف می‌زنند صد درجه بدتر اشکال به آنها وارد است من نمی‌خواهم فقط به یک طیف خاص ایراد بگیرم آن آقایانی که بلند می‌شود می‌آید شعر مولانا را منع می‌کند که بله مولانا ولایت علی را قبول نداشته راجع به عید غدیر گفته است که هر که را منم مولا و دوست ابن عم من علی مولای او است منظور از مولا دوست است! واقعا آدم نمی‌داند بخندد بر این افعال و گفتار یا بگیرد!!

بعضی ها بابا حرف نزنند سنگین تر هستند آخر این حرفهایی که شما می‌زنید و مطالبی را که شما می‌گویید والله و بالله به شما می‌خندند، می‌خندند به شما، مثل این که بنده بلند شوم بیایم در مجمعی فرض کنید که مجمع نمی‌دانم مهندسی باشد پزشکی باشد بخوام اظهار نظر و رأی بکنم خب بابا می‌خندند دیگر می‌گویند آقا ما که تو را قبول داریم نه به خاطر این است که رفتی چهار تا کتاب پزشکی خواندی به خاطر این که بتوانی مطالب اسفار و مطالب وسایل الشیعه و مطالب نمی‌دانم فرض کنید که لمعه و فلان را بیای برای ما بگویی کسی از تو این را نخواست خب هستند پزشکان این قدر هستند افراد هستند نسبت به این مسائل که تخصص دارند کسی هم از تو نظر نخواست یا فرض کنید که راجع به فنون دیگر من باید بلند شوم بیایم در فن خودم در تخصص خودم چرا آخر تو که دو صفحه نخواندی چرا داری می‌آیی اشعار مولانا را معنا می‌کنی که این طور آبروریزی کنی؟ چرا آخر می‌آیی این طور می‌کنی بالاخره آن وقت آیا این اشکال بر خود ما وارد نیست!!؟ شما که همین اشکال را به بقیه می‌گویید که چرا می‌آیند در ساحت دین دخالت می‌کنند

خب همین اشکال اول به خود شما برمی گردد آقا چرا بلند می شوی در چیزی که وارد نیستی دخالت می کنی؟ خب جواب چیست؟ هیچی سر را باید بیاندازی پایین صدایتان هم درنیاید در کار افراد و فنون دیگر هم دخالت نکنیم، یک چیز بدیهی است آخر، این ما این همه ادعا داریم حوزه فلان است حوزه چی چی است مقام شامخ حوزه... متانت حوزه به این است که بداند جایگاه خودش به چه است و بفهمد هر کسی کجاست و پا از حد خودش فراتر نگذارد.

بنده در مجلسی بودم یک جلسه بود به اصطلاح در آنجا چند نفر بودند من گفتم اولین مطلبی که می خواهم از شما سوال کنم این است که شما در این جوابهایی که از من می خواهید از من چه توقعی دارید؟ آیا شما توقع دارید که به تمام مسائل دین و به تمام رموز دین و به تمام اسرار احکام دین مطلع باشم؟ اگر این طور است بروید سراغ کسی دیگر بنده نیستم بنده در حد اطلاع خودم در حد وسع خودم به آن چه را که می فهمم و به آن رسیدم نسبت به آن مقدار می گویم می دانم و نسبت به بقیه می گویم نمی دانم.

خدا رحمت کند علامه طباطبایی را خدا بیامرزد در بعضی از موارد سوال می کردیم از ایشان و می گفت نمی دانم البته بعضی توجیه می کنند می گویند مگر می شود علامه نداند؟ بله می شود نمی دانست آقا خب نمی دانست دیگر صاف الان داریم می گوئیم نمی دانست پدر ما هم آقا ایشان می گفت من نمی دانم پدر ما هم ایشان می گفت در بعضی از موارد ما از ایشان سوالاتی می کردیم می گفت نمی دانم بعد می گفتند که ایشان تعجب می کرد این منافات ندارد بابا علامه هیچ وقت نیامد بگوید من امام زمان هستم! بین ما و بین امام زمان تفاوت از زمین تا آسمان است تاعرش خدا است ما در قعر چاه هستیم او در عرش خدا است این تفاوت است هر وقت امام زمان آمد در این جا نشست آن وقت هر چه خواستی از او سوال کنید به من چه مربوط است آن امام است من که نیستم من در حد خودم و به شأن خودم افتخار هم می کنم و آن چه را که نمی دانم حرف هم نمی زنم افتخار هم می کنم هیچ از من کم نمی شود این قدر هم از نخواستند گفتم شما در چه حد از من می خواهید، می خواهید بدانم چرا نماز صبح دو رکعت است؟ به من چه مربوط است من چه می دانم این خیلی مسئله مهمی است ما آمدیم جای خودمان را با امام زمان عوض کردیم ولی دین او است نه ما ما واسطه هایی هستیم کم و زیاد و مراتب دارد آن ولی او است او باید پاسخگو باشد که هست آن باید جواب اشکالات را بدهد که می دهد آن باید دین مردم را نگه دارد او باید رفع موانع کند آن حبل الله بین الخلق است، ما نیستیم ما افراد عادی هستیم باید برویم زحمت کشیم و راهی را (خیلی عرضه داشتیم) که گفتند آن راه را برویم بیراهه نرویم خیلی عرضه داشتیم آن راهی را که گفتند اقرب طرق

است آن را برویم بیش از آن نه از ما کسی نخواسته است بعضی می‌گفتند اقا شکسته نفسی گفتم شکسته نفسی و بندی و ما این چیزها نداریم ما این همه واقعیت همین است آنچه را که به نظر می‌رسد می‌گوییم و آن چه که به نظر نرسد نمی‌گوییم.

خود بنده از مرحوم علامه طباطبایی سوالاتی می‌کردم که ایشان می‌فرمودند نمی‌دانم گفتم که آقا امساک می‌فرمایید می‌فرمودند که به جدم نمی‌دانم! عبارت ایشان به بنده این بود به جدم نمی‌دانم چه جوری بگویم گفتیم خیلی خب دعوا نداریم وقتی که می‌گویند که نمی‌دانم بگویم حتما می‌دانید وقتی که آمدیم گویند نه آقا علامه به شما فلان.... گفتم که آقاجان در این دنیا با کی رودربایستی ندارد؟ به من بگو با من رودربایستی داشت به قول شما یکی که رودربایستی ندارد بگو آقا این سوال من را تو از او بکن رودربایستی ندارد دیگر، علامه اهل این حرفها نبودند علامه اهل صدق بود دروغ نداشت تقلب و کلک نداشت صفای محض بود فلان بود و همین مسئله باعث می‌شود انسان نسبت به این افراد اعتماد کند پس اعتماد از کجا پیدا می‌شود؟ اعتماد کند بنده از علامه سوال کردم که آقا رابطه بین شهاب در کتاب آورده ام دیگر بعد حالا خودمان یک توجیهی کردیم رابطه بین شهاب و بین رجم شیاطین به چه کیفیت است؟ فرمودند به جدم نمی‌دانم درست شد خب وقتی که ما به تفسیر ایشان هم مراجعه می‌کنیم آن هم به همین خصوصیات خلاصه بایستی که راجع به این قضیه تأمل کرد و مطالب دیگری خب در این مسئله به اصطلاح وجود دارد خصوصی من گاهی خدمت ایشان می‌رسیدم نه اینکه فرض کنید در میان جمع من با ایشان جلسات خصوصی و تنها خیلی داشتم و خب کسی مطلع نبود این مسئله مسئله‌ای است که خب به اصطلاح ما بایستی که به این مطالب توجه کنیم مرحوم آقا شیخ محمدحسین کمپانی کجا مرحوم آقا شیخ محمدحسین کمپانی در آن مسائل خودش در مبانی شان مطالبی دارد ولی من یک روز رفتم خدمت مرحوم آقا گفتم آقا مطالبی که بین مرحوم آقا سید احمد است و بین آقا شیخ محمدحسین کمپانی با یک قاعده علیت حل است این قدر داد و بیداد ندارد ایشان فرمودند بله قاعده علیت را خوب و درست به آن برسد دیگر کار تمام است فنا و اعیان ثابت و غیر ثابت و نمی‌دانم مقام اتحاد بین اسم و ذات اینها همه چیز می‌شود یعنی اینها فقط مسئله من گفتم آقا قضیه چیزی نیست که این دعوا کردند در سر همدیگر زدند و هفت تا نامه این طرف و آن طرف و آقا سید احمد بعد آخر با آن عبارات به اصطلاح کذایی و اینها التفات کردید.

پس در مسئله علیت و ارتباط آن با فاعل همین که شما تصور علیت تام را می‌کنید دیگر وجودمانع در این جا چه نقشی می‌تواند داشته باشد دیگر در این جا صوارف خارج از حیطه علت

چه می‌تواند در این جا نقشی داشته باشد همین که شما می‌گویید علت تام است یعنی در اراده علت برای ایجاد علیت و تأثیر معلولیه او که حیثیت خارجی است هیچ رادعی وجود ندارد بلکه تمام جوانب نقص مسدود است التفات کنید تمام روزنه های برای عدم تأثیرپذیری همه آن روزنه ها بسته شده است فقط این می‌ماند در اراده خودش وقتی که در اراده خودش، در این جا مانند نفس اراده او موجب تحقق خارجی و ظهور خارجی همان علت خواهد بود صحبت در این جا این است که فاصله بین دقت کنید فاصله بین حقایق عینی خارجی و بین مبادی عالی خودش که همان اراده فاعل و ذات اقدس پروردگار است این فاصله چیست؟ آیا خارج از حیطه وجود است و خارج از آن سلسله نزول آن اسماء کلیه و صفات کلیه است خارج از این است یا داخل در این است اگر خارج از این باشد پس ما باید وجود ثانی برای وجود اول فرض کنیم و هذا خلاف المراد اگر در همان است پس بین اراده مرید و بین حقیقت خارجی اعیان شهودیه چه چیزی دیگر می‌تواند فاصله باشد؟ تمام شد پس تمام آن چه که گفته می‌شود علم عنایی حق، مقام اجمال، مقام ابهام نمی‌دانم فرض کنید که حقایق متدرج الحصول در زمان همان تمام اینها می‌رود پی کارش حرف و مسئله و لب قضیه همان می‌ماند که خواجه شیراز پرده از سر آن برمی‌دارد که این همه عکس می‌و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد و تمام شد همین که اراده حق تعلق بر صروت خارجی اعیان خارجی گرفت تا خدا خدایی می‌کند تا حالا را کار نداریم تا خدا خدایی می‌کند تمام آن اشیاء خارجی بالفعل موجود است! یعنی الان فردا موجود است ببینید الان فردا موجود است نه این که فردا خواهد آمد فردا خواهد آمد یعنی چه یعنی نیست با این برهان در تضاد می‌شود الان پس فردا موجود است الان هفته دیگر موجود است نگوید تناقض است الان منظور من الان فعلیت غیر زمانیه است آن چه که موجب تضاد در آن ظهور اعیان خارجی است حقایقی است که وجود آنها و ظهور آنها منوط به زمان است بحث من بحث فعلیت است و فعلیت مافوق زمان است پس وقتی که می‌گوییم الان فردا موجود است نگوید الان چطور شنبه و یکشنبه با همدیگر در یک رتبه قرار گرفتند شنبه و یکشنبه در ظهور خارجی در یک رتبه نمی‌توانند قرار بگیرند ولی در خود حاق واقع و در نفس الامر و در وجود فعلی خارجی خود در یک آن قرار گرفتند. پس بنابراین این که گفته می‌شود ممکن است انسان از نقطه نظر شهودی بتواند چشمش چشم باطن او چشم قلب او آن حیثیت کشفی خود را ارتقاء بدهد به نحوی که بتواند از به اصطلاح آن مثال اعیان خارجی که متحقق الوقوع هستند در آینده آنها را ببیند این مسئله با برهانی که ما اقامه کردیم بر عینیت بین علت و بین معلول از نقطه نظر فعلیت و تنزل خارجی این با این مسئله چیست منافات پیدا می‌کند این برهان این را می‌رساند کسی که چشم دلش

باز شده است الان صورت حقایق خارجیه را نمی بیند نخیر، نه این که صورت را ببیند که شما فرض کنید که شما مثل عکس مثل فیلم مثل فرض کنید چیزهای دیگر که الان می بینید حالا چیزهای که عکس و فیلم مربوط به اشیاء به اصطلاح مادیه است شما فرض کنید که بیاید عکس و فیلم مربوط به اشیاء مستقبل و آتیه به شما نشان بدهند نخیر، شما وقتی که در کشف در حقیقت کشفیه مشاهده می کنید نفس خود آن عین خارجی را می توانید ببینید و می توانید به او دست بزنید و می توانید ثقل او را احساس کنید ثقل او را احساس کنید سایه او را می توانید احساس کنید سنگینی او را می توانید احساس کنید خود او را احساس می کند نه این صورت را صورت را احساس نمی کنید خود نفس او را احساس می کنید چرا چون او الان وجود خارجی دارد منتهی وجود خارجی برای ما نامأنوس است نامشهود است وقتی که الان عرض کردم یکی دارد در خیابان راه می رود دارد راه می رود یا نمی رود؟ خب ما نمی بینیم خب نمی بینیم ندیدن ما دلیل بر عدم او نیست چون ما نمی بینیم نه او دارد در خیابان راه می رود شما برای این که بیاید به او برسید نمی توانید در فیضیه بمانید و او را لمس کنید و ببینید و مس کنید و مشاهده کنید باید از در فیضیه خارج شوید بروید یک مسافتی را صد متر را طی کنید او را در خیابان ببینید پس شما باید این حرکت را بکنید این فرض کنید که مسافت را باید طی کنید تا این که از نقطه نظر علم و معرفت به این معرفت برسید حالا اگر شما در خودت برای شما حالی باشد چشم شما باز شده باشد جهازی داشته باشید که بتوانید او را ببیند جهازی که بتواند از این فرض کنید که جدران عبور کند از این حیطان عبور کند و با اشعه خاصی بتواند حرکت کند دیگر نیازی به این راه رفتن نیست شما در این جا دوربینی هست از این جا نگاه می کنید می بینید آن شخص دارد در خیابان راه می رود دستتان نمی رسد ولی چشمتان که دارد می بیند آیا این چشم شما صورت او را می بیند یا عین خارجی او را می بیند وقتی که یک شخص را می برند زیر دستگاه ام آر آی یا فرض کنید که وقتی که می برند زیر یک دستگاه که از او عکسبرداری کنند وقتی که نگاه می کنند آن کسی که شما فرض کنید که از امعاء و روده و اینها عکسبرداری می کند این که الان دارد عکسبرداری می کند عکس او را دارد می بیند یا نه واقعا دارد خود او را می بیند خود حرکت دارو را در معده و عبور او را از اثنی عشر و وارد شدن او را در با چشم خودش دارد می بیند شما نمی بینید چون شما خوابیده اید شما با این دستگاه ارتباط ندارد او دارد می بیند او عکس نمی بیند واقعیت را می بیند واقعیتی که اگر با این دو چشم باشد قابل رویت نیست جهاز می خواهد آن جهاز باعث شده است که شما به او دسترسی پیدا کنید نه این که این جهاز باعث شده است که او خلق شود، خلق شده سر جایش هست و این فعل و انفعالات دارد انجام می شود

پس بنابراین تمام آن چه را که شما در عالم خارج و در عالم اعیان آنها را متدرج الحصول می‌بینید حقایق و پدیده‌هایی که در روز یکشنبه امروز که روز آخر این چیزها و در دسرهای ما سرگیجه گرفتید از این مسائل امروز روز یکشنبه دارید می‌بینید آن چه را که روز دوشنبه فردا خواهد آمد آن چه را که روز سه شنبه و چهارشنبه دارد خواهد آمد و باید باشید ببینید تمام اینها همین الان در همین ساعت موجود است و بین آنها فاصله ای نیست و این است که گفته می‌شود فیض خدا انقطاع ندارد، انقطاع ندارد؛ یعنی انقطاع در آن اصلاً مستحیل است، فاصله بین اراده و آن مراد در آن جا مستحیل است تجدد اراده در ذات پروردگار ممتنع است عرض کنم حضورتان که جنبه ابهام و جنبه تفصیل در این جا اصلاً دیگر معنا ندارد یک فیض است و ازلا و ابدا آن یک فیض برقرار است و آن یک فیض موجود است و حضور فعلی دارد حضور فعلی دارد آن یک فیض نه او یک اراده کرده و تمام شد یک اراده مستمر ازلی که جنبه ابدی دارد، چون ازل اگر ابد نداشته باشد دیگر ازل نیست باید ازل جنبه ابدی هم داشته باشد تا در او ازلیت صدق کند یا این که باید جنبه ابدی در ابد ازل باید باشد تا حیثیت ابدیت بایدد در آن جا صدق کند روی این جهت نفس اراده حق حالا شما می‌توانید بگویید آن اراده کی برای خدا پیدا شد خب کی دیگر غلط است کی پیدا شد دیگر ما نداریم کی یعنی چه یعنی زمان در ذات حضرت حق زمان معنا ندارد خود زمان معلول چیست اشیاء خارجی است در چیزهای دیگر که اصلاً زمان ممتنع است، آن اراده برای خلقت اشیاء کی چه زمانی خدا اراده کرد؟ خب مستحیل است نفس تصور ذات باری بر طبق همین برهان وقتی که ما او را فقط علت تامه و مفیض تام نسبت به تحقق اعیان خارجی بدانیم مساوق لعلمه الاطلاق و لعلمه النامتناهی و لقدرته النامتناهی و اطلاقی و علم اطلاقی حق مساوق للمعلوم پس ذات اقدس حق مساوق للمعلوم العینی و خارجی شهودی التکوینی پس تا ذات خدا بود ما بودیم! این نکته است تا وقتی که خدا بود ما هم بودیم تا وقتی خدا بود علم خدا هم بود آیا می‌شود شما بین ذات باری و بین صفات او که صفات نفس الوجود است و صفاتی است فاصله بیاندازید دریک برهه از زمان تصور کنید ذات اقدس حق بود و علم کلی را نداشت می‌توانیم؟! محال است می‌توانید شما تصور کنید ذات اقدس حق بوده و قدرت نداشته فرض آمد گفت حالا یکخرده قدرت هم پیدا کنیم.

تلمیذ: حادث زمانی بوده است؟

استاد: بله بله حادث زمانی است درست می‌فرمایید می‌توانیم تصور کنیم نه نمی‌توانیم تصور کنیم وقتی که نتوانستیم تصور کنیم پس مساوق المساق الشیء مساوق للشیء وقتی که ذات اقدس حق در هر برهه ای که تصور شود در نفس آن برهه علم اطلاقی او هست خب علم یعنی چه؟ علم

یعنی اطلاع بر معلول دیگر حالا یا علم اطلاع بر ذات یا اطلاع بر مظاهر ذات هر دوی اینها را علم می‌گویند شما می‌توانید تصور کنید ذات اقدس حق را در یک برهه‌ای که از مخلوقات خودش جاهل باشد می‌شود تصور شود؟ مستحیل است وقتی که مستحیل شد آن نفس علم حق به آن معلول مساوق لوجوده العینی الخارجی پس بنابراین تا وقتی خدا بود برویم همه افتخار کنیم نه تنها خدا ازلی است ما هم ازلی هستیم کی گفته است فقط خدا ازلی است ما هم ازلی هستیم و ما هم ابدی هستیم، چون تا خدا خدایی می‌کند مظاهرش هم هست دیگر درست شد پس در یک برهه، این جا است که باید برویم و بالاخره سر به آستان عرفا و اولیاء فرود بیاوریم که حقیقت مطلب را آنها بیان کردند خب دیگر مسئله در این جا خیال می‌کنم که دیگر روشن شد و دیگر جای ابهامی نیست اگر جای ابهام باشد انشاءالله رفقا در این مسائل چیز کنند که در جلسه آتی انشاءالله که برای شروع چیز هست این جا هم که ظاهرا همین فردا و پس فردا هم همین بساط است و ما از زیارت رفقا با وجود اشتیاق اکیدی که داریم که دوستان و رفقا را هر روز در این جا خلاصه زیارت کنیم این خلاصه محروم هستیم این مطالب خب دیگر الحمدالله به این جا رسید و انشاءالله دیگر مسئله برای هر روزی که دیگر به اصطلاح شروع شد انشاءالله دیگر می‌رویم سراغ مطالب بعد

تلمیذ: بحث کثرت و وحدت و قوه و فعل همه که رفت پس یک علیّت می‌ماند همین را شروع بفرمائید!

استاد: نه دیگر اینها باشد در جای خودش.

بیخود نیست که می‌فرماید لوعلم اباذر ما فی قلب سلمان لکفره او قتله این بزرگان که آمدند این مطالب را گفتند تا اینکه ما گوشه ای از آن چه که به آنها داده شده ذره ای از آنچه را که به آنها داده شده است ما پی ببریم، واقعا وقتی که من حق آن وقت هر چه شما ببیند دو کلمه ما بیشتر یاد نگرفتیم به نسبت به آن چه را که خدا و پیغمبر به سلمان دادند و به این اولیا و بزرگان، مگر ما چقدر بلد هستیم؟ دو کلمه شما دریا را نگاه کنید اگر یک قطره را به ما داده باشند یک قطره به ما دادند ما دیگر نمی‌توانیم تحمل کنیم شر و ورها و چرندیات و خزعبلات اینهایی را که بله نمی‌دانم طبل ادعای آنها به ثریا خورده نمی‌توانیم اصلا تحمل کنیم سرمان را می‌خواهیم به دیوار بنزیم از این همه آن وقت شما حالا ببیند آنهایی که دریا دریا فرض کنید که امام صادق علیه السلام می‌فرماید علوم ما اصلا کامپیوترمان هنگ می‌کند اگر تمام آن چه را که در این زمین و آسمان هست همه را شما اینها قطره ای بدانید در قبال عالم مثال عالم مثال دریا است اصلا چه خبر است چه خبر است چه خبر است!! عالم مثال یک قطره ای است به نسبت به اقیانوس بالاتر و بالاتر و بعد حضرت می‌فرماید ما بر

همه اینها احاطه و اشراف داریم شما اصلا می‌فهمید چیست قضیه اصلا مسئله چیست یعنی دو کلمه ما یاد گرفتیم اصلا دیگر تمام مطالب آنهایی که سر تکان می‌دهند و خیال می‌کنند که فرض کنید چیست برایت خنده دار می‌آید و می‌خندد به عنوان حرفهای کودکانه و بچه گانه این حرفها به نظر می‌رسد از خدا بخواهیم که خلاصه از آنها خدا بدهد از آن چیزهایی را که آنها به ما می‌خندند آنها به ما آنها به ریش ما اینها خیال می‌کنند آدم شدند دو صفحه خواندند دو تاچیز خواندند خیال می‌کنند آنها به ما می‌خندند، ولی خب این مطالبی که این بزرگان در کتبشان گفتند خب راهنمایی می‌کند واقعا خب ملاصدرا کم جان نکند و زحمت نکشید بیخود ملاصدرا بیکار نبود که بیاید بلند شود این مطالب را بگوید عمرش را در این چیزها بگذراند یک چیزی گیرش آمده بود که خواست از این سفره که خدا داده دیگران هم بهره‌مند شوند و فقط افسوس افسوس که جهل چه می‌کند.